شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال چهاردهم
۱۲ دی ۱۴۰۱
۹جمادی‌الثانی۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا	۵۳٪	↑ ۹° ↓ -۲°	
صبح	۶	ظهر	۱۱
عصر	۶	شب	۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۳۵:۲۷	نیمه شب شرعی	۲۲:۵۰:۱۶
غروب آفتاب	۱۶:۲۷:۵۰	اذان صبح فردا	۰۵:۱۲:۵۳
اذان مغرب	۱۶:۴۸:۱۳	طلوع آفتاب فردا	۰۶:۴۳:۱۱

استوری گرام

حکایت طویله و قضاوت زودهنگام

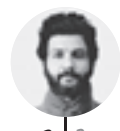


امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم در یکی از شهرهای نواحی جنوبی مردی زندگی می کرد که به‌نوبه خود پسرعمویی داشت که در یکی از روستاهای نواحی جنوبی زندگی می کرد. روزی مرد شهری در پی تعطیلی ناشی از آلودگی هوا به روستا رفت تا هم به پسرعمویش سر بزند و هم چند روزی هوای سالم استنشاق کند. مرد شهری به‌همراه پسرعموی روستایی اش بر سر زمین رفتند و تا پاسی از غروب درباره پاره‌ای از مسائل مورد علاقه طرفین از قبیل کمبود آب و افزایش قیمت طلا و سیر صعودی نرخ ارز و تأثیر نوسانات نرخ ارز بر وضعیت کشاورزی و اغتشاشات اخیر و مشکلات تازه‌ای که در پی اجرایی شدن دور جدید تحریم‌ها در تولید محصولات کشاورزی ایجاد شده بود با هم به بحث و تبادل نظر پرداختند. مرد شهری و پسرعموی روستایی اش پس از بحث و تبادل نظر فراوان به روستا بازگشتند. مرد روستایی و پسرعموی شهری اش پس از رسیدن به خانه وارد طویله شدند تا به وضع گاه و یونجه ساکنان طویله رسیدگی کنند. مرد روستایی پس از آنکه وارد طویله شد به خرش سلام کرد و احوال او را جویا شد. پسرعموی شهری که از سلام کردن پسرعموی روستایی اش به خر متعجب شده بود گفت: «وا. به خر سلام می کنی؟ خر مگر می فهمد؟» پسرعموی روستایی گفت: «بلی او خر است و ما فکر می کنیم نمی فهمد، در حالی که می فهمد. در ثانی من که آدمم.» در این هنگام خر رو به پسرعموی شهری کرد و گفت: «آیا می خواهی خودت را شخصی فهمیده جلوه دهی؟ آیا فکر می کنی چون از شهر آمده‌ای همه‌چیز را می‌فهمی؟ آیا فکر می کنی تنها خودت هستی که از قوه درک و فهم برخورداری؟ بگو ببینم به چه حقی مرا نفهم خطاب می کنی؟» پسرعموی شهری که از حرف زدن خر کف کرده بود، گفت: «یا حضرت فیل، اینجا چه خبر است؟ این خر دارد حرف می‌زند؟» در این لحظه گاو که در گوشه‌ای دیگر از طویله مشغول نشخوار کردن بود، لقمه‌ای را که در دهان داشت قورت داد و گفت: «ول کن بابا، این‌ها کار هرروزشان است.» پسرعموی شهری که از حرف زدن گاو بیشتر کف کرده بود گفت: «!!!!!!!!...» سپس رو به پسرعموی روستایی کرد و گفت: «اینجا چه خبر است؟» در این بین سقف طویله که تا این لحظه ساکت بود، به حرف آمد و گفت: «آقا، می‌ذارین یه نیم‌ساعت بخوابیم یا نه؟» پسرعموی شخص روستایی که کاملا کف کرده و فهمیده بود که زود قضاوت کرده است، از همین تریبون اعلام کرد زود قضاوت کردن کار خوبی نیست. وی از آنجا که دیر قضاوت کردن هم کار جالبی نیست، از همان تریبون اعلام کرد انسان همواره باید به‌موقع قضاوت کند. وی سپس در همان حالت کف کرده خاموش شد.

قصه شهر

آقای پورحسین، خانم تهرانی و یوز ایرانی در چهارراه مخابرات



سلمان نظافت‌یزدی
شاعر و روزنامه نگار

«من اینجا نخواهم خفت، بلکه جزئی از نسیان خواهم شد، آن ماده رقیقی که کیهان ساخته از آن است.» اطلس، خورخه لوئیس بورخس

جایی که بیست سال بسته شده است را دیگر کسی به خاطر نخواهد آورد. بیست سال پیش کمی آن طرف و این طرف تر، هم‌زمان با روزگار افول ابوالفضل پورعرب و جان گرفتن گلزار و حیایی بود که یک نفر آمده بود این طرف شهر یعنی قاسم‌آباد که بعدها می‌خواستند بگویند شهرک غرب اما انگار همان قاسم بیشتر به آبادش چسبیده بود و نشد، قبل از چهارراهی که چون شرکت مخابرات سال‌هاست کنج آن جاخوش کرده است، مخابرات نام گرفته است، کمی قبل از آن چهارراه یک نفر آمده بود تا بعد از سینما سیمرغ، سینمایی دیگر راه بیندازد. نبش یک کوچه بزرگ در بولوار شریعتی تابلویی بزرگ چسبانده بود؛ -سینما مهران- احتمالا همان سال‌ها یک مسئول که همچنان هم مسئول مانده است روبان را بریده و چند عکس یادگاری انداخته و چند کلمه‌ای درباره اعتلای فرهنگ و توازن امکانات در تمام شهر سخن گفته و رفته است. بعد هم احتمالا مردم آمده‌اند و در یکی از چهارصد صندلی سینما نشسته‌اند و فیلم تماشا کرده‌اند و انگار یک روز هم تصمیم گرفته‌اند که دیگر نیایند.

سینما مهران مثل دیگر مکان‌ها برای هر آدمی هم خاطره‌ای عمومی و هم خاطره‌ای شخصی است. مهران طولانی عمر نکرد و زود جایش را داد به یک صندوق اعتباری و بعد چند مغازه بزرگ و کم‌کم سردر سینما محو شد.

اما من هر زمان از آن حوالی رد می‌شوم صدای هدیه تهرانی را می‌شنوم که دارد با محمدرضا شریفی نیا خوش وبش می‌کند و قرار است آخر فیلم آن‌طور که فرهاد توحیدی فیلم‌نامه را نوشته است سر حاجی قصه را کلاه بگذارد.

من «دنیا» را بیشتر از ۱۰ بار دیده‌ام، به لطف حسین پورحسین که روزگاری مدیر سینما مهران بود، آن روزها مردم دیگر داشتند مهران را فراموش می‌کردند اما من آنجا به پشت‌گرمی حسین پورحسین یک ردیف صندلی برای خودم داشتم و می‌توانستم هرکسی را که خواستم روی آن صندلی‌های قرمز یا آبی بنشانم تا «دنیا» را ببینند.

اگرچه که غزاله علیزاده در «خانه ادریسی‌ها» نوشته است: «بروز آشفتگی در هیچ خانه‌ای ناگهانی نیست، بین شکاف چوب‌ها، تای ملافه‌ها، درز دریچه‌ها و چین پرده‌ها غبار نرمی می‌نشیند به انتظار بادی که از دری به خانه راه بیابد و اجزای پراگندگی را از کمینگاه آزاد کند.» اما انگار مردم یک روز دقیقا در لحظه‌ای همه در اتحادی نانوشته تصمیم می‌گیرند مهران دیگر سینما نباشد. نمی‌دانم چه می‌شود که حتی کاری از دست هدیه تهرانی هم برنمی‌آید، سینما بسته می‌شود، صندلی‌ها خاک می‌گیرد و کسی آخرین بسته ذرت بوداده را برمی‌دارد و می‌برد برای بچه‌اش.

نمی‌دانم آن کودک می‌داند آخرین بسته ذرت بوفه فروشگاه سینما مهران راخورده‌است و هرزمان گذرش می‌افتد به آن حوالی مزه ذرت در دهانش زنده می‌شود یا نه؟ اما من هر زمان به حوالی مهران می‌رسم، یادِ حسین پورحسین و هیجان همیشگی‌اش می‌افتم، یاد هدیه تهرانی و بعد یادِ یوزپلنگ‌هایی که در خطر انقراض هستند می‌افتم و با خودم فکر می‌کنم مهران بیش از اندازه نازک‌نارنجی بود، اینجا باید مثلِ یوزپلنگ سخت جانی کنی تا از خطر انقراض و فراموش شدن دور بمانی.

حالا خیابان شریعتی دیگر سینما ندارد و سال‌هاست دیگر کسی سرش را بالا نمی‌آورد تا سردر سینما را ببیند، حالا آنجا تلویزیون قسطی می‌فروشند که همه‌چیز را با کیفیت 4k نشان می‌دهد اما معلوم نیست همه‌چیز با کیفیت‌تر شده باشد، حالا سال‌هاست که مردم مهران را فراموش کرده‌اند.

ادامه یادداشت

... آری! این سرنوشت بزرگ‌مردانی است که در مسیر الهی قدم می‌نهند و خود را سرباز ائمه‌اطهار(ع) و قطب عالم امکان، حضرت صاحب‌الزمان(عج)، می‌دانند و مهم‌ترین شئونات عاقبت‌به‌خیری را رابطه قلبی، دلی و حقیقی با حکیمی می‌داند که سکان انقلاب اسلامی را به دست گرفته است و رابطه با ولایت‌فقیه را مهم‌ترین محور محاسبه در قیامت می‌داند.

گرامی‌باد یاد و خاطره سپهبد شهید قاسم سلیمانی و شهدای جبهه مقاومت و مدافعان حرم ارتش جمهوری اسلامی ایران

اول شخص

به مردم سینماتوگراف داد و به اجنبی ایران را

درباره مظفرالدین‌شاه، هم‌زمان با سالروز درگذشتش



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

ولیعهدی در دودمان قاجار یک قانون محکم وجدی داشت؛ جانشین باید از مادری اصالتا قاجاری زاده شده باشد. اما این قانون هرگز حریف عشق ناصرالدین شاه به جیران تجریشی نشد و اگر پسرهای جیران یکی پس از دیگری از دنیا نرفته بودند، شاید مجال ولیعهدی هرگز به مظفرالدین شاه داده نمی شد. از زمانی که مظفرالدین شاه ولیعهد شد، چهل سال طول کشید تا پس از شلیک میرزا رضای کرمانی به ناصرالدین شاه، تاج پادشاهی را بر سر بگذارد. اما مظفرالدین شاه نیز طبع خوشگذرانی داشت؛ چهار سال بعد از آغاز سلطنت، بهانه سفر گرفت. عاشق سیاحت در اروپا بود. بار اول در ۲۳ فروردین ۱۲۷۹ در حالی با رو بنه شاه و هیئت همراهش به مقصد فرانسه بسته شده بود که برای تأمین مخارج سفر، چیزی حدود ۲۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان وام از دولت روسیه استقراض شده بود که عایدات گمرک ایران به جز خلیج فارس، وثیقه دریافت مبلغ بود. این عایدات اصلی ترین ممر درآمد خزانه بود اما تنها خروجی این سفر، به دنبال بازدید شاه از ضرابخانه بروکسل، سفارش ضرب سکه با تصویر خودش بود. دو سال بعد، امتیازاتی در شمال ایران در ازای دریافت ۱۰ میلیون روبل وام از روسیه، از کف رفت تا شاه به مدت شش ماه از کشورهای اتریش، آلمان، بلژیک، ایتالیا و فرانسه بازدید و در نهایت امتیاز نفت جنوب را با شرایطی سهل به یک سرمایه‌گذار انگلیسی به نام ویلیام نکس دارسی واگذار کند. سفر سوم را دو سال بعد در حالی شروع کرد که تجار تهران در اعتراض به لطمات اقتصادی مملکت، در ازای سفرهای بی‌حاصل شاه در حرم عبدالعظیم حسنی تحصن کرده بودند. بسیاری از منابع طبیعی، راه‌ها و معادن به دست بیگانه‌ها افتاده بود و در نتیجه ولخرجی‌ها و عیاشی‌های شاه، خزانه رو به خالی شدن می‌رفت و دود حاصل از سوختن سرمایه‌های مملکت، اول از همه به چشم رعیتی می‌رفت که گرانی و تورم توانشان را بریده و املاکشان را در تصرف نزدیکان شاه قرار داده بود. در تاریخ آمده نخستین سینماتوگراف را مظفرالدین شاه وارد ایران کرد اما در همان تاریخ به واگذاری بخشی از خاک ایران به عثمانی و جدا شدن هیرمند از کشور و از دست دادن تعدادی جزیره و بندر هم اشاره شده است. شوش کهن در همین دوران برای حفر عتیقه‌جات در اختیار فرانسوی‌ها قرار گرفت و امتیاز معادن نفت قصر به انگلیسی‌ها بخشیده شد. شاید اگر مظفرالدین شاه سینماتوگراف را وارد ایران نمی‌کرد، چند سال بعد از سوی شاهی دیگر به مملکت وارد می‌شد اما خاک از دست رفته و امتیازات واگذار شده هرگز به جای خود برنمی‌گردد. ساده‌لوحی، مضحکه‌پسندی و سست عنصری در شخصیت شاه برای همه آشکار بود اما آنچه او را از بدنامی محض در تاریخ نجات داد، ۱۰ روز مانده به پایان عمرش در بستر بیماری بود که فرمان مشروطیت را امضا کرد تا به موجب آن در نتیجه پیوند روشنفکران ملی و روحانیون، عدالت خانه‌ای تأسیس و با ایجاد مجلس و قانون گذاری، اختیارات شاه محدود و دست بیگانگان از کشور کوتاه شود. او در روزهای پایانی عمر خود، نخستین قانون اساسی ایران را امضا کرد و در ۱۷ دی ۱۲۸۵ در حالی از دنیا رفت که مردم ایران به دلیل آخرین اقدام درخورش، از موج بی‌کفایتی‌هایش چشم پوشی کردند. هرچند پس از او پسرش محمدعلی شاه همان مجلسی را که پدر حکم تأسیسش را داده بود، به توپ بست، اما حافظه تاریخ هرگز فراموش نمی‌کند که شاه سفرباز و سرخوش قاجاری، دلش می‌خواست گام‌های اصلاح طلبانه‌ای در مدیریت کشور بردارد اما تنها چیزی که از خود به جا گذاشت دستخط فرمان مشروطه بود و صوت و تصویرش در برابر دوربین ابراهیم‌خان عکاس‌باشی که از آن به قدیمی‌ترین سند صوتی در تاریخ ایران یاد می‌شود.



روایت روز

اینک آخرالزمان فوتبال



مرتضی اخوان
روزنامه نگار

وقت ملاقات تعیین می‌شود. عالیجناب «ادسون آرانتس دوناسیمنتو»، ملقب به «پله» بالأخره در هشتادودو سالگی بار سفر می‌بندد و دیار فانی را به مقصد دیدار رفیق قدیمی «دیه‌گو آرماندو مارادونا» ترک می‌کند. این آخرین ضربه روزهای واپسین سال ۲۰۲۲ میلادی نبود. هنوز چند روزی از کوچ اسطوره برزیلی نگذشته که ابرستاره پرتغالی «کریستیانو رونالدو» قراردادی فراکهکشانی با باشگاه «النصر» عربستان می‌بندد تا انفجاری دیگر جهان فوتبال را ببلعد. فوتبال دوستانی که قلبشان برای مستطیل سبز می‌تپد، روحشان از این انتقال آزرده می‌شود و اعراب حاشیه خلیج همیشه فارس از این اقدام باد به غبغب می‌اندازند و جهان فوتبال دلش می‌سوزد. البته میان این همه حسرت یک دلخوشی برای هواداران واقعی فوتبال رقم می‌خورد و آن هم قهرمانی ابرستاره جاودان با پیراهن آلبی سلسته در میدان جام جهانی است. مارادونای کوچک، «لیونل مسی» آخرین قله را فتح می‌کند و جهان تماشایی‌ترین فینال تاریخ جام‌های جهانی را به چشم می‌بیند. این لذت بخش‌ترین فرصت فوتبالی سال ۲۰۲۲ میلادی بود که نصیب فوتبال دوستان شد. همه این پازل در کنار یکدیگر حکایتگر حال و روزهای امروز فوتبال و علاقه‌مندانش است. فوتبالی که دیگر نه پله دارد، نه مارادونا و نه هیجان رقابت مسی و رونالدو. فوتبال قرار است زین پس دلخوش به ظهور ابرستاره‌ای جدید شود. هر چند باور داشته باشیم امباپه محشر است یا سیتی و لیورپول در انگلستان فوتبال تماشایی به نمایش می‌گذارند. حالا که این‌ها را مرور می‌کنم، صدای تلویزیون که هیجان کاذب دیدار سرد و زمستانی استقلال و مس رفسنجان در چهارچوب لیگ برتر فوتبال را فریاد می‌کند توی گوشم می‌پیچد اما چشم‌هایم بسته است و به آن بی‌توجهم. بعد از تمام این اتفاقات هیچ‌چیز نمی‌تواند جاذبه‌ای بیشتری از فکر کردن به این هیاهوی پایان سالی فوتبال جهان داشته باشد. حالا فقط می‌چسبد یک گوشه بنشینی، استکان چای به دست بگیری، چشم‌هایت را ببندی و به تمام این اتفاقات فکر کنی. به یک جمله که شاید واقعی‌ترین حقیقت این روزهای جهان فوتبال باشد: «شاید، اینک آخرالزمان فوتبال» است.



عکس روز

رزمایش در موقعیت مکران

رزمایش تکاوران نیروی دریایی و نیروی زمینی ارتش با رمز یا زهرا(س) در منطقه مکران و جنوب شرق کشور با هدف جلوگیری از هجوم نیروهای متخاصم به خاک وطن در حال برگزاری است.

عکس: مهدی مریزاد | فارس

کارتون شهر



علیرضا پاکدل

در حاشیه گرانی پیاز

شاخ دار

جست وجوهای عجیب و غریب مردم



حمید مداحی
روزنامه نگار

«گوگل کن»، این اصطلاحی است که اخیرا بین مردم رواج زیادی دارد و ناشی از گسترش استفاده از اینترنت و فضای مجازی است. شاید علت تمایل مردم به استفاده از موتور جست وجوی گوگل، رسیدن سریع به جواب باشد ولی نقطه ضعفش این است که گاهی به پاسخ صحیح نمی رسند. در این مطلب قصد نداریم سازوکار موتور جست وجوی گوگل را بررسی کنیم، بلکه می خواهیم در مورد جست وجوهای عجیب و غریب هم‌وطنان عزیزمان صحبت کنیم. کلیدواژه‌هایی که در ادامه می آید بخشی از عجیب ترین جست‌وجوهای مردم در هفته اول دی ۱۴۰۱ است که البته می توان آن‌ها را منتشر کرد. هفته گذشته بخش زیادی از جست وجوها به جام جهانی قطر اختصاص داشت در ادامه تعدادی از آن‌ها را مرور می‌کنیم:

خانم و آقای مسی

«شماره تلفن مسی» و «شماره موبایل همسر مسی» جزو پرجست‌وجوترین‌های کاربران بود. «بی توجهی مسی به پسرش» و حضور «همسر مسی در رختکن آرژانتین» نیز مورد توجه مردم بوده است.

البته مردم از توجه به ستاره دیگر فوتبال هم غافل نبودند و با جست‌وجوی «هدیه نامزد رونالدو» که یک رولزرویس بوده را فراموش نکردند.

در ادامه اخبار جام جهانی، تصویر «اتاق مسی» و «عکس مسی روی پول آرژانتین» و «عکس مادر مسی» نیز برای کاربران جذاب بوده است. همان طور که می دانید حفظ سلامتی برای ایرانیان خیلی مهم است و بخش زیادی از جست‌وجوهای گوگل به حوزه سلامت اختصاص دارد.

از خارش بدن تا لاغری

«علت خارش بدن در شب» و «روش لاغری سریع» دو کلیدواژه‌ای بودند که در این حوزه ما می توانستیم منتشر کنیم... هفته گذشته نیز شاهد نوسانات عجیب و غریب در قیمت دلار و طلا بودیم که این باعث جست‌وجوهای عجیب و غریب شد: «طلا بخریم یا نه»، «دلار بخرم یا نه»، «ثبت نام دلار»، «تصاویر روی دلار» و «چرا دلار گرون میشه» برخی جست‌وجوهای مردم خوبمان بود.

پله و پژمان جمشیدی

گویا عده‌ای از مردم حسابی معطل دریافت بسته‌های پستی‌شان بوده‌اند که با جست‌وجوی «بسته پستی من کجاست» از گوگل کمک خواسته بودند.

آخر هفته نیز اسطوره فوتبال برزیل و جهان دار فانی را وداع گفت و مردم همیشه در صحنه ما به دنبال اطلاعاتی در مورد این اسطوره جهانی بودند. از عجیب‌ترین جست وجوها در مورد ایشان می توان به «نام کامل پله»، «عکس مادر پله» و «بازیگری پله در فیلم ایرانی تگزاس» با بازی پژمان جمشیدی اشاره کرد.

یک روش تقلب

دانش‌آموزان عزیزمان پای ثابت‌ترین مخاطبان گوگل هستند تا جایی که می خواهند تمام سؤالات امتحان و درس و مشقشان را از گوگل بپرسند اما در این میان جست وجوهای عجیبی نیز به چشم می‌خورد: «روش‌های تقلب هوشمندانه»، «راه‌های تقلب»، «چگونه امتحان ریاضی را ۲۰ بگیریم» و «چطور درس بخوانیم تا زود یاد بگیریم» جزو موارد پرجست‌وجو بودند. این درحالی است که معلمان نیز از غافله عقب نماندند و با جست‌وجوی «نحوه برخورد با دانش‌آموز بی‌ادب» دین خود را به سیستم آموزشی ادا کردند.

سرچ آخر

در آخر هم به «تاریخ تولد تهیونگ به شمسی» رسیدیم که چون نگارنده اطلاعات چندانی در این مورد نداشت این جست‌وجو را در زمره جست وجوهای عجیب و غریب قرار داده است. تا هفته‌های بعدی و جست‌وجوهای عجیب‌تر خدانگهدار...

